



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۹/۲۱

محمد نصیر فیاض

جمهوریت سلطانیزه شده در افغانستان

وقتی من این مقاله را می نویسم بحث های داغ سیاسی در دفاع از جمهوریت اعم در "دحه" کابل و حتی جبهات جنگ سربازان افغان و طالبان جریان دارد. واقعاً نمی دانم آنچه سرنوشت سیاست میان بازیگران قدرت را رقم می زند تا چی میزان ای بر سرنوشت توده های قامت خمیده ای این سرزمین بنام جمهوریت یا امارت و یا تلفیق هر دو اثر مثبت یا منفی می گذارد. اما آنچه من را وادار به این یادداشت کرده است بازی با تحریف کلمه ها و قیاحت زدایی انتزاعی روش های محاسبه شده ای سیاست گران قانون گریز با افکار عامه است. آنچه که ارزش های جامعه ما را برخلاف نیازمندی توده های این سرزمین نفی می کند.

در این مقاله من مدل های دموکراسی و سلطانیسم را از نظر علم سیاست مختصر شرح خواهم داد و به دنبال آن دموکراسی و جمهوریت در افغانستان را با ارایه اسناد و شواهد به بررسی خواهم گرفت تا به پاسخ عقلانی بر شیوه مدیریت نظام (دموکراتیک یا سلطانیزه شده) دست پیدا کنیم. قابل یاد آوری می دانم که در این مقاله من دنبال جمهوریت سنتیزی و یا توجیه کدام مدل تعریف نشده سیاسی در افغانستان نیستم بلکه مدل های سیاسی پاسخگو در برابر مردم و نیازمندی های جامعه نوین افغانستان را به عنوان شاگرد علوم سیاسی ضروری می پندارم
فرق میان جمهوریت و سلطانیسم
افغانستان در کجای آن قرار دارد

۱ - جمهوریت و دموکراسی

وقتی کلمه جمهوریت و دموکراسی را در ادبیات علم سیاست جستجو کنیم ریشه آن در شهر آتن و در زمان یونان باستان بر می گردد که از دو کلمه دمو (شهروندان) که حق رای دارند و کراتوس (قدرت و قانون) مشتق شده است. وقتی بحث گفتمان های سیاسی در حوزه روابط بین الملل در قرن ۲۰ شدت گرفت دانشمندان غربی مثل جان لاک، ژان ژاک روسو، اماتویل کانت و... قواعد لیبرال را به عنوان دال مرکزی در آن قرار داده و لیبرال دموکراسی یا دموکراسی های قانون اساسی را شکل دادند. در این طرز دید پلورالیسم یا همان کثرت گرایی، سیکولاریسم یا جدایی دین از سیاست، فیمینیسم یا برابری جنسیتی، اندوجولیسیم یا آزادی های فردی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر تبلور یافته، آزادی مالکیت یا همان اقتصاد بازار باز، انتخابات بر پایه احزاب سیاسی، آزادی بیان، آزادی مطبوعات و موارد مرتبط به آن به عنوان دال های شناور در چارچوب گفتمان لیبرالیسم شکل یافتند. در این گفتمان دال های شناور در اصطلاح عام آن به حداکثر سازی نیازهای زمان و جامعه و در مطابقت به مفهوم خاص دال مرکزی تعریف و بازتعریف می شوند.

روش تعریف قدرت سیاسی در اینگونه دموکراسی ها اعمال حق رای مستقیم یا واسطه ای است که دولت را بر پایه قانون، مشروعیت می بخشد و قانون به مفهوم واقعی کلمه از اراده ای نمایندگان شهروندان در مجلس قانون گذاری و در مطابقت با قانون اساسی بازتاب می یابد. در این شیوه رهبران سیاسی حکومت ملزم به حداکثر سازی پاسخگویی اند و تمام برنامه های کلان حکومت با پشتوانه رای و نظر شهروندان و نماینده های آنها در پارلمان سمت و سو می یابد. در این نوع نظام ها مردم آینه وار خود را در اهرم تصمیم سازی های حکومت شریک دانسته و به گونه سلسله وار در غنی سازی آن اراده خود را بازتاب می دهند.

در نهایت در نظام سیاسی جمهوریت یا لیبرال دموکراسی میزان پاسخگویی (رئیس جمهور - نخست وزیر) تا تصمیم سازان سیاست برابر با شهروندان عادی در مطابقت قانون است، که بیانگر اصل عدم معافیت رهبران سیاسی از قانون را در مقتدرترین دولت های دنیا به نمایش می گذارد. ناگفته نماند که از نظر کاربردی بر لیبرال دموکراسی ها نیز در محدوده رای اکثریت ۵۰ + ۱ بر اقلیت ۴۹ در صد مورد انتقاد های شدید دانشمندان علوم سیاسی و روابط بین الملل قرار گرفته است که در این بحث به آن نمی پردازیم.

۲ - سلطانیسم

کلمه سلطانیسم در ادبیات علم سیاست و حوزه روابط بین الملل برای اولین بار توسط ماکس وبر جامعه شناس آلمانی به کار رفت. هدف وبر از کاربرد این کلمه تمرکز روی نظام های پاتریمونیل در شرق نزدیک بود. خصوصیات بارز اقتدار دولتی در حکومت پاتریمونیل پذیرش جبرگرایانه ای حکومت یک فرد، از نظر مردم بوده که شکل شدیدتر آن چیزیتست که وبر آنرا سلطانیسم توصیف می کند. وبر در توصیف این حکومت می گوید: "شخصی که اقتدار سیاسی را در اختیار دارد فرد برتر نیست بلکه فرد مسلط است. دستگاه حکومتی این شخص متشکل از کارمندان ادارات عامه به معنای واقعی آن نیست، بلکه شامل عمال شخصی "حاکم" می باشد. به عقیده ماکس وبر در یک حکومت سلطانیزه شده موضوعات سیاسی به عنوان امور شخصی حاکم تصور شده و قدرت سیاسی به عنوان بخش از دارایی های حاکم در نظر گرفته می شود. مولفه های درشت حکومت سلطانیزه شده عبارتند از:

۱ - خودکامگی و عوام فریبی بنام مصلحت عامه:

رهبران سیاسی در نظام های سلطانی که مدعی اقتدار سنتی هستند، با دور زدن دیوان سالاری قانونمدار ظاهراً قانون ساسی، پارلمان، انتخابات، احزاب سیاسی و نهادهای دموکراتیک را احترام می گذارند اما در حقیقت با تلاش در حوزه تفوق حکومت بر سایر قوه ها و اعمال رویکرد های شخصی شده از مجری آن مبادرت می ورزند.

۲ - توسل به ایدئولوژی ناسیونالیستی:

نظام های سلطانیزه شده بدلیل فقدان مشروعیت سیاسی در تلاش ایجاد رویکرد های ناسیونالیستی جهت جلب افکار عامه می شوند. در این ساختار با استفاده از نظریه سیستمی موضوعات حساس در ذهنیت جامعه تزریق می گردد و بعد از دریافت نتیجه مطلوب از عکس العمل ها در ذهنیت عامه این موضوعات را در چارچوب احساسی و بدون ماهیت عینی آن در پالیسی های دولت می گنجانند تا به گونه تبلیغاتی در برابر موج نارضایتی مردم از آن سود ببرند.

۳ - اتکا به قدرت خارجی:

نظام های سلطانیزه شده بدلیل کمبود احساس حمایت عامه اتکا به قدرت خارجی را جاگزین پایگاه داخلی می کنند.

۴ - تیرگی خط فاصل میان حکومت و مردم:

در نظام های سیاسی سلطانیسم شخص مسول در اداره عامه صرفاً در برابر سلطان پاسخگو است. در این روش کارمندان ادارات عامه فاقد امنیت شغلی بوده و در صورت ترمرد علیه پالیسی های شخصی شده سلطان به راحتی برکنار می گردند. در این روش میزان کارایی پارلمان در برابر رویکرد های حلقه نزدیک به سلطان در حد صفری کمرنگ می شود.

۵ - فساد:

در شیوه مدیریت نظام های سلطانیزه شده کلاننالیسم به عنوان یکی از خصوصیات سلطانیسم در محدوده فساد تبارز می کند. در این میان به هرپیمانه ای که تصمیم گیری های سیاسی و حقوقی در نظام به جای تمرکز به قانون نزدیک به ذهنیت انفرادی سلطان شکل گیرد زنجیره ای فساد در نظام سیاسی قدرت بیشتر خواهد گرفت. دانشمندان حوزه روابط بین الملل از جمله هانتینگتون فساد در این نوع نظام را بدلیل تصمیم گیری های توتالیتر از اجزای جدانپذیر آن می پندارند.

و اما جمهوریت و دموکراسی در افغانستان:

وقتی ما بحث جمهوریت و دموکراسی در افغانستان را می کنیم قاعداً اصل قانونی جمهوریت (قانون اساسی) را با مدیریت اجرایی آن بایست تفکیک کنیم. تلفیق از لیبرال دموکراسی و اسلام در کنفرانس بن و لویه جرگه قانون اساسی چارچوب افتخار پذیر اما جبرگرایانه را میان تنظیم های جهادی راست گرای محافظه کار و جریان های تازه وارد شده تکنوکرات از غرب شکل داد. هرچند قانون اساسی افغانستان از نظر تعریف ارزش های اسلامی و دموکراتیک و از نظر قواعد حقوقی در برخی موارد مجهول و گنگ و در بعضی موارد هم متناقض است، اما چارچوب تعریف شده نظام سیاسی در آن تمهیدات خدمت گذاری عامه، رفاه عامه و اصل برابری در تقسیم قدرت سیاسی را پیش بینی می کند. آنچه در اینجا قابل مکت است توسل به قواعد سلطانیزه شده از دل جمهوریت برآمده از قانون اساسی افغانستان است. در این میان برای مصداق جمهوریت سلطانیزه شده چند مورد را به عنوان نمونه قرار ذیل برمی شماریم.

- ۱ - اشتراک کمتر از دو میلیون رای دهنده از میان ۳۴ میلیون اتباع به عنوان میزان بلند بی باوری مردم در انتخابات افغانستان که از نظر سیاسی میزان مشروعیت حکومت را شدیداً خدشه دار ساخته و تیرگی خط فاصل میان مردم و حکومت های بنام انتخابی را به نمایش می گذارد.
- ۲ - شکل دهی حکومت وحدت ملی تحت فشار و اتکای امریکا برخلاف احترام به رای مردم و پیشبینی قانون اساسی.
- ۳ - پنج سال سرپرستی کابینه حکومت وحدت ملی در مغایرت صریح قانون اساسی.
- ۴ - عدم پاسخگویی وزرای سرپرست از کارکرد خلاف قانون به ولسی جرگه.
- ۵ - معافیت رهبران سیاسی، جهادی، وزرا، وکلای پارلمان و مقامات ارشد حکومتی از قانون برخلاف اصل برابری حاکمیت قانون
- ۶ - اعمال سیاست کادری ای تبعیض آمیز قومی شده و هویتی در چارچوب اداره عامه و ده ها مورد درشت دیگر

پایان